آیینه در غبار

بیگی حبیب آبادی، پرویز

مسیحای صاحب:از عزیزان کاشان است.صاحب‏ تخلص دارد،از اوست:

گیرد به قرض هرچه ز هرکس نمی‏دهد دشنام اگر دهند به او پس نمی‏دهد

میرزا معز فطرت:از سادات موسوی قم است.روانهء هندوستان شد.فطرت تخلص دارد.از اوست:

از بس که تهی کرده‏ام از یاد تو قالب

اشکی که برون آیدم از دیده حباب است

سید مرتضی:از سادات شریفی شیراز است.رضی‏ تخلص داشت.شعرش این است:

برادرانه بیا قسمتی کنیم رقیب

جهان و هرچه در او هست از تو یار از من

ملا محمد شریف:حسب التقریر خود نسبتی به طالبای‏ آملی دارد.از اصفهان روانهء هندوستان شد.طبعش نهایت قدرت‏ و غرابت را دارد.شعرش این است:

اهل دل تاز رخش فال تماشا زده‏اند آتش از چشم تر خویش به دلها زده‏اند دور چشمت سف برگشته مژگان سیاه‏ دامن خیمه لیلی است که بالا زده‏اند

میرزا ابو الحسن:از سادات انجوی شیراز است.مدتی‏ در اصفهان تشریف داشت.

دیشب عرق شرم تو آتش به دلم زد پروانه ندیدیم که از آب بسوزد

میرزا نوری:مدتی شیخ الا سلام هرات بود.فتوی تخلص‏ می‏کرد.از اوست:

اول از روزنهء خان برون آر سری‏ آنقدر تاب ندارم که تو در باز کنی

حکیم رکنای کاشانی:مرشد و راهنمای عارفان و مقتدا و پیشوای عاشقان.در منزل حضرت صایبا ده دیوان از او ملاحظه‏ شد.مسموع شد که از شاه عباس ماضی نسبت به او کم‏توجهی‏ و کم‏شفقتی ظاهر شده.این بیت را گفته روانهء هندوستان شد:

گر فلک یک صبح‏دم با من گران باشد سرش‏ شام بیرون می‏روم چون آفتاب از کشورش

میر عطا:از ولایت تهران است.طبعش در نهایت شوخی‏ و لطف.منتهی تخلص دارد.

چنان در گریه مشغول است چشمم

که پنداری جهان را آب برده‏ست

ملا زمانی:یزیدی شاعر زبردستی بود.مشهور است دیوان‏ حافظ را جواب گفته.به خدمت شاه عباس برد و گفت:دیوان حافظ را جواب گفته‏ام.شاه گفت:جواب خدا را چه می‏خواهی گفت.شعرش‏ این است:

خاکستر وجود مرا گر دهی به باد

از اشتیاق رو به ره کربلا کند

منصف:مرد درویش ملایمی است مدتی در هند بود.

شعرش این است:

شاه باید مهیب و بی‏آزار همچو تصویر شیر بر دیوار

محمد رضای«فکری»تخلص:اصفهانی است.از اوست:

رنگ حناست بر کف پای مبارکت

یا خون عاشقی است که پامال کرده‏ای

خضری خوانساری:لطیف طبع است.با حکیم زلالی‏ خوش‏طبعی داشته.

برهم نزنم اگر بمیرم

چشمی که در انتظار باز است

میر برهان:از سادات ابرقوست.از اوست:

یک‏دم سر من از سر زانو جدا نشد

اینجا به زیر کاسه بود نیم‏کاسه‏ای

مقیما:به هند رفته بعداز مدتی به اصفهان آمد.حقا که‏ ملکی بود در لباس انسان.

دلی خواهم که شیدای تو باشد سراپا داغ سودای تو باشد جهانی مختصر خواهم که دوری‏ همین جای من و جای تو باشد

گریما:خوش‏طبع و غریب خیالست.از اوست:

جلوهء سرو قباپوشی دلم را برده است

چند روزی شد که در پیراهن خود نیستم

ملا مفرد:همدانی است.در بدو حال نعلچه‏گری می‏کرد.

از اوست:

دوش در خواب ترا بر سر بالین دیدم‏ سایهء گل به سرم بود چو بیدار شدم

کاظما:در ایام عاشورا روضه الشهدا می‏خواند

باکم ز ننگ نیست که مستم گرفته‏اند داغم از این که شیشه ز دستم گرفته‏اند